

مقدمه ای بر هویت بخشی فرهنگی (بخش دوم)

هیچ فرد و به خصوص هیچ گروه اجتماعی نمی تواند وجود داشته باشد مگر آن که خود یا دیگران برای وی یک یا چند «هویت فرهنگی» تعریف کرده باشند و او بتواند خود را خواسته یا ناخواسته بازشناسایی کند. بدین گونه منظور از هویت فرهنگی، مجموعه ای از مولفه های فرهنگی هستند که به یک فرد یا به یک گروه، «شخصیت» می دهند و به عبارت دیگر او را از سایر افراد یا گروه ها «متمایز» می کنند تا از این راه وی بتواند وارد روابط میان کنشی با خود و دیگران شود و به عبارتی بتواند مسئولیت و توانایی «موجودیت» فیزیکی و ذهنی خود در نظامی که در آن حضور دارد را به عهده گیرد.

در باب هویت فرهنگی، همواره چند پرسش پیش روی ما است:

نخست آنکه این هویت با چه اجزایی شکل می گیرد؟

سپس آن که

این هویت چگونه، به چه وسیله و در چه فرآیندی به وجود می آید و تحول پیدا می کند؟

سوم آن که

آیا هویت فرهنگی، موقعیتی واحد و یکپارچه است یا متکثر و چندپاره و در هر یک از این دو

حالت چه ویژگی‌ها و چه پیامدهایی دارد؟

و سرانجام این که

هویت فرهنگی چه رابطه‌ای با کنش‌های اجتماعی، نهادها و فرآیندهای جامعه می‌یابد؟

پاسخ به هر یک از این پرسش‌ها، خود نیازمند گستره‌ای جداگانه از مقولات گوناگون است. اما، در اینجا تلاش می‌کنیم، نخست پرسشی عمومی به این مجموعه از پرسش‌ها (که تنها بخشی از سوالاتی هستند که می‌توان مطرح کرد) بدهیم.

نخستین پرسش آن است که مولفه‌های تشکیل‌دهنده هویت فرهنگی کدامند؟ با کمترین میزان شک و تردید مهم‌ترین مولفه در این زمینه زبان است. زبان به مثابه الگواره بیان مهم‌ترین ابزار ارتباط است. دیگر ابزارها و وسایل و فناری‌های ارتباطی با زبان و در محتواآفرینی‌های زبانی کاربرد و کارکرد پیدا می‌کنند. در مکتب سی‌مر در باب سه‌گانه‌های زمین – مکان – زمان و زبان به این مهم و ابعاد آن پرداخته‌ام. زبان ب‌عنوان ابزار اجتماعی شدن افراد؛ ظرف اصلی اندیشیدن، انباشت فکر و مرکز پردازش داده‌های دریافتی از جهان بیرونی، و به مادیت در آوردن آن‌ها از طریق نظام شناختی عمل می‌کند.

البته زبان بحث مفصلی دارد که در اینجا مجال ورود به آن نیست. مولفه بسیار مهم دیگر که خود از زبان نشأت می‌گیرد، نظام‌های نام و نام‌گذاری است که خود یک فرآیند «طبقه‌بندی‌کننده» به حساب می‌آید.

وقتی به یک فرد یا به یک گروه نامی داده می‌شود، این نام در نظام اجتماعی از پیش تعریف شده است. نام نقطه آغاز یک هویت را با گروهی از مفاهیم بارگذاری می‌کند. مولفه‌های شکلی و محتوایی به دنبال نام و در پی آن در یک نظام زبان شناختی و شناختِ پرهنایی از پدیده‌ها به دنبال می‌آیند.

فرد یا گروه، دارای کالبد یا بدنی است که در چارچوب اجتماعی در ظاهر و با سازوکارهایی مشخص، تعریف و تبیین می‌شود، بنابر این شکل و محتوای این بدن به صورت ایستا یعنی در یک لحظه مفروض ثابت و در قالب واقعی‌تر پویا، یعنی در میلیاردها حرکت روزانه‌اش، هویت فردی و گروهی را در چارچوب روزمرگی و سبک زندگی می‌سازند. کنش‌ها و پنداشت‌های فرد و گروه نیز، رابطه‌ای چرخه‌ای با هویت او دارند و دایما این هویت را بازتعریف می‌کنند و به اصطلاح آن را در «صحنه» قرار داده و بازسازی‌اش می‌کنند.

چگونگی و ابزار ساخت هویت فرهنگی، عمدتاً از خلال فرآیندهای آموزش غیررسمی (خانواده و جامعه) و رسمی نظام آموزشی انجام می‌گیرد. در طول این فرآیند، مجموعه گسترده‌ای از نظام‌های زبان شناختی، شناختی و بازنمایی (representation) وارد عمل می‌شوند، با وصف این تجربه تاریخی در قرن اخیر، نشان می‌دهد که تلاش دولت‌ها و صاحبان قدرت در به کنترل گرفتن ابزارهای ساخت هویت به ویژه در حوزه عمومی و رسمی و حتی تلاش آن‌ها برای دخالت در ساخت هویت از خلال حوزه خصوصی، در نهایت به صورت ایدئولوژی‌های بسیار سخت و چیرگی طلب ظاهر شده‌اند.

اگر چه عموماً این تلاش‌ها به اهداف خود نرسیده‌اند یعنی هویتی را که می‌خواسته‌اند حتی پس از چند نسل، نتوانسته‌اند بسازند، اما این امر سبب آن نشده که در حوزه هویت فرهنگی، آسیب‌های جدی بر جامعه

وارد نکنند. نمونه توتالیتاریسم‌های متفاوت قرن بیستم و جوامع بازمانده از آن‌ها از آلمان هیتلری گرفته تا شوروی استالینی و از چین مائویی گرفته تا ژاپن نظامی‌گرا، از این لحاظ گویا هستند.

در مورد یکپارچگی و وحدت هویت، بلافاصله مساله بالا تایید می‌شود: هویت‌های انسانی تقریباً هرگز یکدست و یکپارچه نبوده‌اند و نیستند زیرا انسان در فردیت و در جمع، در حداقل قابل تصویری از موجودیت خویش نیز باز موجودیتی بیولوژیک است که بنا بر جنسیت، سن، سلامت و... با دیگر انسان‌ها یکسان نیست و وقتی مشخصات فرهنگی به این امر اضافه شوند کار به مراتب پیچیده‌تر می‌شود. هویت واحد، در حقیقت یک توهم توتالیتاری آسیب‌زا بیش نیست که هرگز تحقق نیافته است. هویت متکثر برای آن که بتواند به موقعیت اجتماعی، امکان وجودی بدهد نیاز به قرار گرفتن در قالب‌های از پیش تعریف شده (هرچند تغییرپذیر) الگوها و نقش‌های جامعه مربوطه است. و سرانجام هویت فرهنگی نیاز به همسازی و انطباق با فرآیندها و نهادها و سازوکارهای هر جامعه‌ای دارد. اگر میان این دو گروه از واقعیت‌های اجتماعی و چه در سطح کنش، چه در سطح بازنمایی تضاد سختی به وجود بیاید، بی‌شک مابه‌ازاهای آسیب‌شناختی سختی برای جامعه خواهد داشت که خود را به گونه‌ای مختلف بازتولید و تنش را تاحدی که می‌تواند انفجارانگیز باشد در آن جامعه بالا می‌برند.